

بسیاری از محققان اقتصاد اسلامی به طور معمول، بخشی از پایان‌نامه‌ها، کتاب‌ها و مقالات خود را به بحث‌های مبنایی اختصاص می‌دهند. یکی از نکات مبهم در این زمینه تبیین ماهیت و کارکرد مبنای اقتصاد اسلامی است.

محققان اقتصاد اسلامی واژه «مبنایی» را در اشکال گوناگون و در دسته‌بندی‌های متفاوتی همچون مبنایی فلسفی، فقهی، و حقوقی اقتصاد اسلامی به کار می‌برند. در زمینه مبنایی فلسفی اقتصاد اسلامی نیز از مفاهیم متعددی همچون مبنایی بینشی و مکتبی اقتصاد اسلامی استفاده می‌شود. در بسیاری از این کاربردها، تبیین مشخصی از کارکرد مبنایی مزبور در نظریه‌سازی در اقتصاد اسلامی ارائه نمی‌شود. همین ابهام موجب بروز مشکلاتی همچون شکاف بین مبنایی و نظریه در برخی از آثار اقتصاد اسلامی شده است. یکی از سؤال‌های محوری در این زمینه آن است که آیا اسلامی شدن مبنایی موجب اسلامیت نظریه خواهد شد؟

این مقاله مفهوم و کارکرد مبنایی فلسفی اقتصاد اسلامی را بررسی می‌کند. فهم درست از ماهیت و کارکرد مبنایی فلسفی اقتصاد اسلامی می‌تواند زمینه‌ساز بهبود نظریات اقتصاد اسلامی باشد.

پیشینه تحقیق

در زمینه مفهوم و کارکرد مبنایی فلسفی در نظریات اقتصاد اسلامی، مطالعات چندانی صورت نگرفته است. بیشتر آثار منتشرشده در این زمینه، به معرفی برخی از مبنایی فلسفی مزبور پرداخته‌اند. در ادامه، به برخی از آثاری که به صورت صریح یا ضمنی به این بحث پرداخته‌اند اشاره می‌کنیم:

— شهید صدر (۱۴۰۰ق) در کتاب *اقتصادنا*، در ضمن تحلیل نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی، سرمایه‌داری و اسلامی، از مبنایی فلسفی این نظام‌ها با عنوان «پایه‌های فلسفی» (الأسس الفلسفیه) یاد می‌کند. ایشان برای نمونه، ماتریالیسم تاریخی را یکی از مبنایی فلسفی اقتصاد سوسیالیستی می‌داند (صدر، ۱۴۰۰ق، ص ۶۸۵۳).

— نویسندگان کتاب *مبنایی اقتصاد اسلامی* (۱۳۷۱) بدون ارائه تعریفی از واژه «مبنایی»، مجموعه‌ای از مباحث مبنایی و محتوایی اقتصاد اسلامی را در این کتاب ارائه داده‌اند. یکی از فصول این کتاب به معرفی مفاهیم مبنایی مکتب اقتصادی اسلام اختصاص یافته و در قالب آن،

چیستی و کارکرد مبنایی فلسفی اقتصاد اسلامی

Tavakoli@iki.ac.ir

محمدجواد توکلی / استادیار گروه اقتصاد موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۱۵ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵

چکیده

در ادبیات اقتصادی، عنوان «مبنایی» و «مبنایی فلسفی» دچار ابهامات مفهومی و کارکردی بسیاری است. این مقاله برای رفع این ابهام، چیستی و کارکرد مبنایی فلسفی در اقتصاد و اقتصاد اسلامی را بررسی می‌کند. بنا به فرضیه مقاله، مبنایی فلسفی علاوه بر کارکرد تولیدی، کارکرد جهت‌دهندگی نیز دارند و مبنایی به عنوان تنها عامل در تولید نظریات اقتصاد اسلامی عمل نمی‌کنند. یافته‌های تحقیق، که به روش تحلیلی سامان یافته است، نشان می‌دهد فقدان شفافیت مفهومی در واژه «مبنایی» موجب بروز مشکلاتی، از جمله شبهه گسست مبنایی و نظریه، و صوری شدن بحث از مبنایی در بخش‌هایی از ادبیات اقتصادی گردیده است. یافته‌های پژوهش حاکی از طرح دو دیدگاه «مبنایی مولد» و «مبنایی زمینه‌ساز» در ادبیات اقتصاد اسلامی است. در این مقاله، از رویکردی ترکیبی در مفهوم‌شناسی و کارکردشناسی مبنایی در اقتصاد اسلامی دفاع می‌کنیم. بر اساس این رویکرد، از میان مبنایی فلسفی سه‌گانه اقتصاد اسلامی، مبنایی معرفت‌شناختی عمدتاً کارکرد جهت‌دهندگی، و مبنایی هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی کارکرد تولیدی دارند. البته پذیرش کارکرد تولیدی مبنایی فلسفی به معنای تحمیل بار اضافی بر مبنایی در فرایند تولید دانش اقتصاد و اقتصاد اسلامی نیست.

کلیدواژه‌ها: مبنایی، اقتصاد اسلامی، مبنایی فلسفی، کارکرد مبنایی فلسفی اقتصاد اسلامی.

طبقه‌بندی JEL: B41, B5, P4.

رویکرد اسلام نسبت به ثروت، آزادی اقتصادی و مانند آن بررسی شده است. به نظر می‌رسد که برداشت این کتاب از مبانی اقتصاد اسلامی، کلیات مباحث اقتصاد اسلامی مشتمل بر برخی مباحث مبنایی است.

– هادوی‌نیا (۱۳۸۷) در کتاب *فلسفه اقتصاد در پرتو جهان‌بینی قرآن کریم* بدون وارد شدن به بحث مفهوم «مبانی اقتصاد اسلامی و کارکردهای آن»، بین چهار گروه مبانی خداشناختی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی، و جامعه‌شناختی اقتصاد تفکیک نموده است.

– میرمعزی (۱۳۹۰) در کتاب *نظام اقتصادی اسلام*، بدون پرداختن به مفهوم و کارکرد مبانی نظام اقتصادی اسلام، به بحث از مبانی بینشی مشتمل بر سه بحث «معرفت‌شناسی»، «جهان‌بینی» و «مفهوم‌های ارزشی حاکم بر نظام اقتصادی» پرداخته است. وی جهان‌بینی را مشتمل بر قضایایی می‌داند که با کلمه «هست» و «نیست» بیان می‌شود و موضوع آن خدا، انسان، جامعه، دنیای مادی و جهان اخروی است. از این رو، وی مباحث جهان‌بینی را در قالب مبانی خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی نظام اقتصادی اسلام معرفی می‌کند.

در آثار مزبور، تحلیل عمیقی از مفهوم «مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی و کارکردهای آن» ارائه نشده است. این مقاله برای پر کردن این خلأ، مفهوم و کارکرد مبانی فلسفی در اقتصاد اسلامی را بررسی می‌کند. نوآوری این مقاله به طور خاص، در تبیین دقیق مفهوم مبانی فلسفی در اقتصاد، بیان ابهامات مفهومی در بکارگیری مبانی در اقتصاد اسلامی، تفکیک بین دو رویکرد «مبانی مولد» و «مبانی جهت‌دهنده»، تفکیک میان سه‌گان مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی و همچنین ایجاد ارتباط بین مبانی فلسفی و روش‌شناسی اقتصاد اسلامی است.

آسیب‌شناسی کاربرد مبانی در نظریه‌پردازی اقتصاد اسلامی

مباحث مبانی اقتصاد اسلامی با دو آسیب عمده «ابهام در مفهوم» و «کارکرد مبانی اقتصاد اسلامی» روبه‌روست. در ادامه، برخی از ابهامات موجود در این زمینه ذکر می‌شود:

الف. مفاهیم متعدد «مبانی»

محققان اقتصاد اسلامی از واژه «مبانی» مفاهیم گوناگونی را به صورت صریح یا ضمنی قصد کرده‌اند؛ که در ادامه به آنها می‌پردازیم:

۱. **مبانی به مفهوم کلیات:** گاهی عنوان «مبانی اقتصاد» حاکی از کلیات اقتصاد است. برای نمونه، کتاب

مبانی اقتصاد نوشته مسعود نیلی و همچنین کتاب *مبانی اقتصاد خرد* با نگرشی به اقتصاد ایران، نوشته محمد نوفرستی، به کلیات اقتصاد اختصاص دارد (نیلی، ۱۳۸۷؛ نوفرستی، ۱۳۹۰).

۲. **مبانی به مفهوم مباحث اساسی:** مبانی گاهی به مباحث اساسی در یک حوزه مطالعاتی اشاره دارد. برای نمونه، کتاب *مبانی اقتصاد اسلامی* به طرح مباحث اساسی و پایه در اقتصاد اسلامی پرداخته است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱، ص ۳). در زبان عربی از این مفهوم با عنوان «اسس الاقتصاد اسلامی» یاد شده است (مصباحی‌مقدم، ۱۳۷۸).

۳. **مبانی به مفهوم دلایل نظریه:** در برخی جاها، از مبانی به عنوان «دلایل نظریه» استفاده می‌شود. برای نمونه، وقتی از مبانی فقهی یک نظریه سخن به میان می‌آید به طور معمول، به دلایل فقهی تأییدکننده آن اشاره می‌کنیم.

۴. **مبانی به مفهوم مبادی تصویری و تصدیقی:** مبانی گاهی به مبادی تصویری و تصدیقی یک دانش گفته می‌شود. مبادی یک علم اموری هستند که مباحث علم بر آنها مترتب است. برای نمونه، «محال بودن اجتماع نقیضین» از جمله مبادی تصدیقی عام علوم است که بدون پذیرش آن، نمی‌توان هیچ‌یک از استدلال‌های آن علم را پیش برد.

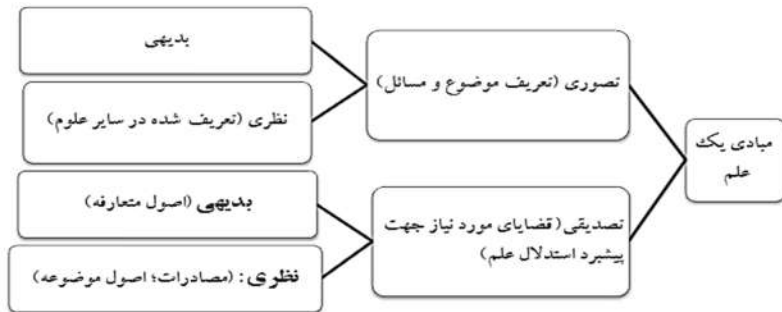
۵. **مبانی به مفهوم دیدگاه‌های پایه:** گاهی مبنا به عنوان دیدگاه‌های پایه‌ای قلمداد شده است که نظریه دیگر یا مجموعه‌ای از نظریات بر آن بنا می‌شود. بر این اساس، مبانی شالوده‌هایی هستند که بر پایه آنها نظریه بنا می‌شود. دیدگاه‌های پایه حاکی از برداشت پذیرفته‌شده نسبت به مقولاتی همچون انسان و جهان است که بر چگونگی نظریه‌پردازی تأثیرگذار است. به نظر می‌رسد شهید صدر در کتاب *اقتصادنا*، مبانی را به مفهوم دیدگاه‌های پایه در نظر می‌گیرد. وی بخشی از کتاب را به بررسی مبانی فلسفی نظام اقتصادی مارکسیستی (النظریة علی ضوء الأسس الفلسفیه)، از جمله مادی‌گرایی فلسفی و تاریخی (المادیة الفلسفیه / المادیة التاریخیه) و فلسفه دیالکتیکی اختصاص داده است.

ب. نبود تمایز میان مبانی و مفاهیم مرتبط

در مباحث اقتصاد اسلامی، از واژه‌های متفاوتی همچون «مبانی اقتصاد اسلامی»، «اصول اقتصاد اسلامی» و «مبادی اقتصاد اسلامی» استفاده می‌شود. در این کاربردها، تفکیک روشنی بین «مبنا»، «اصل» و «مبادی» نمی‌شود. برای نمونه، محققان اقتصاد اسلامی گاهی «عدالت اقتصادی» را به عنوان یک مبنا و گاهی به عنوان یک اصل قلمداد می‌کنند. شهید صدر در

بین دو واژه «مبانی» و «مبادی» تشابه معنایی زیادی وجود دارد. مبادی یک علم شناخت‌هایی است که پیش از پرداختن به آن علم، باید مطمئن نظر قرار گیرد. مبانی نیز شناخت‌هایی هستند که یک دانش بر آن‌ها استوار است. برخی از مباحث مبادی به عنوان مبنا نیز قرار می‌گیرند.

شکل ۱. مبادی تصوری و تصدیقی علوم



ج. تنوع در متعلق مبانی

واژه مبانی کاربردهای متفاوتی دارد که عدم تفکیک بین آن‌ها موجب خلط مباحث می‌شود.

۱. تمایز مبانی نظریه و مبانی رفتار: در مباحث اقتصاد اسلامی گاهی بین مبانی نظریه و رفتار تفکیک نمی‌شود. مبانی نظریه، به اموری همچون عقلانیت اقتصادی اشاره دارد که نظریه اقتصادی بر آن استوار است. در مقابل، مبانی رفتار اقتصادی متغیرهایی هستند که رفتار را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. شاید مناسب باشد برای جلوگیری از خلط بحث از عنوان مبانی برای رفتار استفاده نکنیم و مبانی اثرگذار بر رفتار را عوامل اثرگذار بنامیم.

۲. تمایز مبانی نظریه و مبانی نظریه‌پرداز: تفکیک میان مبانی نظریه و مبانی نظریه‌پرداز می‌تواند به دو کاربرد متفاوت از مبانی اشاره کند. مراد از «مبانی نظریه»، نگرش‌های پایه‌ای است که نظریه بر آنها استوار شده است. در مقابل، «مبانی نظریه‌پرداز» نگرش‌های پایه‌ای است که نظریه‌پرداز به آنها اعتقاد دارد.

این تفکیک از آن نظر مهم است که گاهی مبانی نظریه‌پرداز و نظریه یکسان نیست. حتی نظریه‌پرداز ممکن است مبانی و دیدگاه‌های خود را پیش از نظریه بیان کند، ولی در واقع، نظریه بر پایه مبانی مستتر دیگری استوار باشد (مکی، ۲۰۰۱).

۳. تمایز مبانی عام و مبانی خاص: یکی از مشکلات موجود در ادبیات اقتصاد اسلامی، نبود تفکیک میان مبانی عام و خاص اقتصاد اسلامی است. در بسیاری از آثار اقتصادی، از مبانی

کتاب *اقتصادنا*، «عدالت اجتماعی» را از اصول اقتصاد اسلامی (مبدأ العدالة الاجتماعیه) می‌داند. ایشان آزادی در چارچوب محدود و مالکیت مختلط را به عنوان دو اصل دیگر در اقتصاد اسلامی برمی‌شمارد (صدر، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰۳).

در مقابل، میرمعزی (۱۳۹۰) «عدالت اقتصادی» را به عنوان یکی از اهداف میانی نظام اقتصادی در کنار هدفی همچون «امنیت اقتصادی» قلمداد نموده که از مبانی و اصول راهبردی نظام اقتصادی اسلام متمایز است (میرمعزی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۲). در تحلیل میرمعزی - آن‌گونه که در ادامه می‌آید - مبانی بینشی مشتمل بر مبانی معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و خداشناسی، منشأ استخراج هدف غایی (رفاه عمومی) و اهداف میانی و عملیاتی نظام اقتصادی اسلام قلمداد می‌شوند. اصول راهبردی همانند حاکمیت مصالح فرد و جامعه در حوزه اقتصاد، و مالکیت مختلط نیز راه‌های دستیابی به اهداف را نشان می‌دهند.

همان‌گونه که بیان شد، شهید صدر «مالکیت مختلط»، «آزادی در چارچوب محدود»، و «عدالت اجتماعی» را به عنوان اصول اقتصاد اسلامی معرفی کرده است. در مقابل، میرمعزی، از دو موضوع اول، به عنوان اصول راهبردی اقتصاد اسلامی و از سومی به عنوان یکی از اهداف میانی نظام اقتصادی اسلام یاد کرده است.

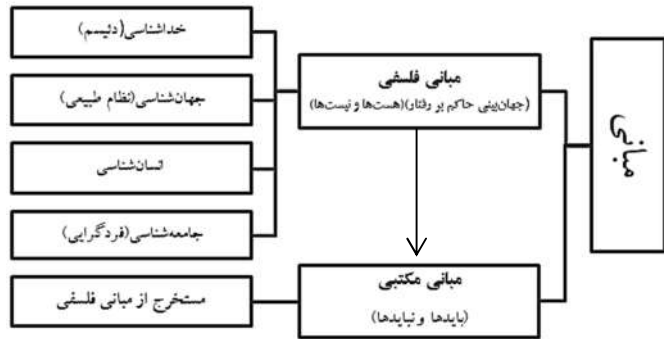
عادل پیغامی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مسئله عدالت در اندیشه استاد مرتضی مطهری»، از واژه «مبادی» به عنوان جای‌گزینی برای مفهوم «مبانی» استفاده کرده است (پیغامی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳).

مشکل فوق ریشه در ابهامات موجود در ترسیم مرز میان مفاهیمی همچون مبانی، مبادی، و اصول هشت‌گانه یک علم (رنوس ثمانیه) دارد. مبادی یک علم مشتمل بر مبادی تصوری و تصدیقی اموری هستند که مباحث علم بر آنها مترتب است. اصول هشت‌گانه یک علم نیز اموری هستند که به طور معمول، در آن علم از آنها بحث نمی‌شود. این اصول شامل تعریف علم، موضوع علم، فایده علم، مؤلف علم، ابواب و مباحث علم، جایگاه علم در میان دیگر علوم، غرض و مقصود علم و روش‌های تعلیم علم می‌شوند (خوانساری، ۱۳۶۳، ص ۲).

جدول ۱: مبانی و مفاهیم بدیل آن

مفهوم	معنا	اقسام
مبادی	آنچه مباحث یک علم بر آن مبتنی است	مبادی تصوری (مانند تعریف موضوع علم و اجزای آن) و مبادی تصدیقی (مانند اصل اجتماع نقیضین)
رنوس ثمانیه	اطلاعات لازم پیش از ورود به یک علم	تعریف، موضوع، فایده، واضع، ابواب و مباحث، جایگاه در میان دیگر علوم، هدف، روش‌های تعلیم
مبانی	مباحث زیربنایی یک علم	یک علم
		مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی

شکل ۲. تقسیم‌بندی مبانی بینشی و مکتبی اقتصاد اسلامی



یوسفی (۱۳۸۶) در کتاب **نظام اقتصاد علوی**، از عنوان «مبانی بینشی و ارزشی» برای اشاره به مبانی فلسفی استفاده کرده است. وی مبانی بینشی و ارزشی نظام اقتصاد علوی را به مفهوم نوع نگاه امام علی علیه السلام به مقوله‌های اساسی هستی، مانند خداشناسی، انسان‌شناسی، رابطه دنیا و آخرت و جامعه‌شناسی قلمداد کرده است. در مباحث کتاب، با وجود اشاره به مبانی ارزشی، بحث مستقلی در این باره نشده است (یوسفی، ۱۳۸۶).

هادوی‌نیا (۱۳۸۷) نیز علاوه بر تفکیک میان مبانی بینشی و مکتبی اقتصاد از تفکیک میان مبانی خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی اقتصاد سخن می‌گوید. میرمعزی (۱۳۹۰) نیز در تبیین مبانی بینشی نظام اقتصادی اسلام، از یک‌سو، بین سه بحث معرفت‌شناسی، جهان‌بینی و مفهوم‌های ارزشی حاکم بر نظام اقتصادی تفکیک قایل شده (میرمعزی، ۱۳۹۰، ص ۴۸). وی، از سوی دیگر، مبانی بینشی را در قالب مبانی پنج‌گانه معرفت‌شناسی، خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی جای داده است. ایشان مبانی خداشناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی را زیرمجموعه جهان‌بینی قرار می‌دهد، ولی هویت مستقلی برای مفاهیم ارزشی در نظر نمی‌گیرد. او در مقدمه بخش مبانی بینشی، این نکته را متذکر می‌شود که مفهوم‌های ارزشی در لابه‌لای مطالب مرتبط با مبانی پنج‌گانه به تناسب هر بحث بیان می‌شود» (همان، ص ۵۹).

میرمعزی در این کتاب، در مقابل مبانی بینشی، اهداف کلان نظام اقتصادی و اصول راهبردی آن را قرار می‌دهد. آنچه وی از آن با عنوان «اهداف» یاد می‌کند شباهت زیادی به مفاهیم ارزشی دارد؛ هرچند که وی اهداف را به عنوان بخشی از مبانی در نظر نگرفته

عام و مشترک با سایر حوزه‌های مطالعاتی با عنوان «مبانی اقتصاد اسلامی» یاد شده است. در این مطالعات، توجه چندانی به مبانی خاص اقتصاد اسلامی نشده است.

۴. **تمایز مبانی فلسفی و غیرفلسفی:** در برخی از مطالعات اقتصاد اسلامی، تبیین مشخصی از مرز میان مبانی فلسفی و غیرفلسفی نشده است. در این آثار، در کنار بحث از مبانی فلسفی، مباحثی با عنوان مبانی فقهی، کلامی و جامعه‌شناسی اقتصاد اسلامی به چشم می‌خورد (موسویان و بهاری قراملکی، ۱۳۹۱؛ میرمعزی، ۱۳۹۰).

۵. **تمایز میان انواع مبانی فلسفی:** در زمینه تفکیک انواع مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی نیز نوعی تشتت و نبود انسجام به چشم می‌خورد. در آثار اقتصاد اسلامی، از دسته‌بندی‌هایی همچون تمایز مبانی فلسفی و مکتبی اقتصاد اسلامی، مبانی بینشی و مکتبی اقتصاد اسلامی و همچنین مبانی پنج‌گانه معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی، و جامعه‌شناسی اقتصاد اسلامی استفاده شده است (یوسفی، ۱۳۸۶؛ یوسفی، ۱۳۸۹؛ میرمعزی، ۱۳۹۰؛ هادوی‌نیا، ۱۳۸۷).

احمدعلی یوسفی (۱۳۸۹) بین مبانی فلسفی و مکتبی نظام اقتصادی تفکیک قایل شده و «اهداف» را به عنوان عنصر سوم نظام اقتصادی معرفی کرده است. به نظر او، مراد از «مبانی فلسفی» نظام اقتصادی، جهان‌بینی حاکم بر رفتار اقتصادی و مشتمل بر قضایایی است که با کلمه «هست» یا «نیست» بیان می‌شود و موضوع آن خدا، انسان، جامعه، دنیا و آخرت است. وی مبانی فلسفی را در ضمن سه مقوله مبانی «خداشناسی»، «انسان‌شناسی»، و «جامعه‌شناسی» جای می‌دهد. به نظر او، مبانی مکتبی نظام اقتصادی نیز «مجموعه‌ای از قضایای کلی دستوری (بایدی) است که:

۱. زیربنای نظام و حقوق اقتصادی باشد.

۲. برگرفته از مبانی فلسفی باشد.

۳. در تعیین عناصر نظام اقتصادی و چگونگی ارتباط آنها مؤثر باشد. ۴. حرکت به سمت اهداف را زمینه‌سازی کند. در تحلیل وی، اهداف نظام اقتصادی «مقاصدی است که نظام اقتصادی برای رسیدن به آن طراحی شده و برگرفته از مبانی فلسفی نظام اقتصادی است و به طور منطقی، باید اهداف نظام با اهداف شرکت‌کنندگان در نظام هماهنگ باشد» (یوسفی، ۱۳۸۹، ص ۱۰-۱۱). در این تحلیل، مبانی فلسفی منشأ استخراج مبانی مکتبی می‌شود. به نظر می‌رسد منظور ایشان از مبانی مکتبی همان مبانی ارزشی یا ارزش‌شناختی است؛ با این وجود مشخص نیست که چه تمایزی میان مبانی مکتبی و اهداف پذیرفته شده است.

جهت‌دهندگی محتوایی و روشی مبانی مزبور یاد می‌کنیم، نشده است. گذشته از آن، تبیین چگونگی اثرگذاری مبانی بر تولید دانش اقتصاد اسلامی، و تمایز کارکرد مبانی به عنوان فروض نظریه و مبانی به عنوان دلایل یک نظریه نیازمند مذاقه و تحقیق است.

۵. گسست میان مبانی و نظریه

وجود ابهامات مفهومی و کارکردی در زمینه شکاف مبانی نظریه، هنگامی اتفاق می‌افتد که بین مبانی فلسفی و نظریه ارتباطی وجود ندارد. در این صورت، اگر مباحث مبنایی از ابتدای یک نظریه اقتصادی حذف شود، آسیبی به مباحث نظری وارد نمی‌شود.

به نظر می‌رسد غالباً آنچه به عنوان مبانی یک نظریه مطرح می‌شود در واقع، مبانی مقبول نظریه‌پرداز است که نتوانسته در قالب نظریه ظهور و بروز کند. در این حالت، نظریه مبتنی بر مبانی خاص خود است که نظریه‌پرداز از آنها غفلت می‌کند.

چهار سطح تحلیلی در مفهوم‌شناسی مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی

هنگامی که از مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی سخن به میان می‌آوریم، تفکیک بین چهار سطح تحلیلی در زمینه (۱) مفهوم «مبانی»، (۲) مفهوم مبانی فلسفی (مضافاً الیه مبانی)، (۳) انواع مبانی فلسفی و (۴) مفهوم اقتصاد اسلامی (متعلق مبانی) ضروری است. در ادامه، بیان روشنی از این مفاهیم ارائه می‌شود:

۱. مفهوم‌شناسی «مبانی»

واژه «مبانی» در اصطلاح «مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی» می‌تواند معانی متعددی همچون فروض و دیدگاه‌های پایه داشته باشد. قدر مشترک این برداشت‌ها آن است که «مبنا» انگاره، دیدگاه یا نظریه‌ای است که نظریات اقتصاد اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

هرچند مبنا و بنا را می‌توان در درون یک علم نیز تصور کرد، اما کاربرد عمده واژه «مبانی» در خصوص دیدگاه‌ها و نظریاتی است که از سایر علوم به عاریت گرفته می‌شود و منشأ تحول در یک دانش می‌شود؛ مثلاً هنگامی که دیدگاه داروین در اواسط قرن نوزدهم در زیست‌شناسی مطرح شد، این دیدگاه هستی‌شناسانه در بسیاری از علوم اجتماعی به عنوان یک مبنا تلقی به قبول شد، و نظریه‌های این علوم را متحول ساخت. دیدگاه داروینی در اقتصاد، در قالب اندیشه‌های اقتصاد نهادی و همچنین اقتصاد تکاملی ظهور کرد.

است. لازمه این رویکرد در نظر نگرفتن هویت استقلالی برای مبانی ارزش‌شناسی و تقلیل مباحث آن به سطح مفاهیم ارزشی است.

یکی از نکات غامض در دسته‌بندی‌های بالا، معرفی مبانی جامعه‌شناسی مشتمل بر دو بحث «اصالت فرد و جامعه» و «سنت‌های الهی حاکم بر جوامع انسانی» است. استفاده از واژه «جامعه‌شناسی»، که ناظر به رشته‌ای از علوم اجتماعی است، موجب نوعی خلط بحث می‌شود؛ زیرا مباحث اصالت فرد و جامعه مربوط به فلسفه است و مباحث سنت‌های الهی به جامعه‌شناسی مربوط است. همان‌گونه که در ادامه می‌آید، چنین مباحثی در دسته‌بندی‌های متعارف فلسفه اقتصاد، در قالب مبانی هستی‌شناختی جای می‌گیرد.

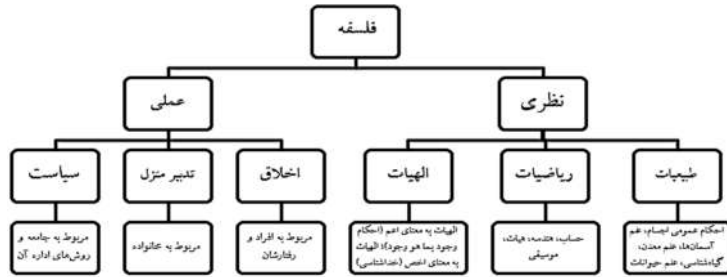
توکلی (۱۳۸۹) از تفکیک بین مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی سخن به میان آورده است. بر اساس این برداشت، مبانی معرفت‌شناختی ناظر به دیدگاه‌های نظریه‌پرداز نسبت به معرفت (ماهیت، امکان، منابع، ...) است. مبانی هستی‌شناختی حاکی از دیدگاه‌های بنیادین نظریه‌پرداز به هستی است که می‌تواند شامل دیدگاه اثباتی او نسبت به انسان، خدا، جهان، جامعه و یا سایر موجودات باشد. نگاه به هستی شامل این می‌شود که آیا هستی را سراسر ماده می‌داند یا ماورا را نیز می‌پذیرد؟ انسان را موجودی عقلایی قلمداد می‌کند یا موجودی عقلایی اخلاقی می‌پندارد؟ جهان را مخلوق می‌داند و یا نتیجه تکامل؟ تنها سازوکارهای طبیعی را می‌پذیرد و یا به سازوکارهای فراطبیعی نیز قایل است؟ مبانی ارزش‌شناسی نیز به بررسی رویکرد نظریه‌پرداز نسبت به ارزش (ماهیت، مصادیق، ارزش غایی و...) می‌پردازد.

د. ابهام در کارکرد مبانی

در مطالعات اقتصاد اسلامی، تلقی روشنی از کارکرد مبانی در نظریه‌پردازی ارائه نشده است. در بیشتر آثار اقتصاد اسلامی، مبانی به عنوان گزاره‌های مولد نظریات اقتصادی تلقی شده است. برای نمونه، میرمعزی (۱۳۷۸) معتقد است مبانی فلسفی زیربنای هر نظام اقتصادی است و اختلاف نظام‌های اقتصادی ریشه در مبانی فلسفی‌شان دارد (میرمعزی، ۱۳۷۸ الف). وی همچنین معتقد است اهداف نظام اقتصادی اسلام و اصول راهبردی آن به صورت منطقی از مبانی بینشی آن استنتاج می‌شود (میرمعزی، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۱).

در تبیین کارکرد مبانی اقتصاد اسلامی، توجه چندانی به آنچه از آن با عنوان کارکرد

شکل ۳. تقسیم‌بندی‌های اولیه فلسفه



در فلسفه اسلامی، به هر دو بعد نظری و عملی فلسفه توجه شده است. ابن‌سینا «فلسفه یا حکمت» را دانشی می‌داند که به دنبال آگاهی از حقایق اشیا است. به نظر او، غایت فلسفه نظری دانستن کمال نفس (شناخت حقیقت)، و غایت فلسفه علمی دانستن و به کار بستن کمال نفس (شناخت خیر و تحقق آن) است (خوانساری، ۱۳۶۷، ص ۴۴). بر اساس این برداشت، فیلسوف باید به تمام حقایق خارجی (البته به نحو کلی) عنایت کامل داشته باشد و به تهذیب و تزکیه نفس و تحقق خیر در خود پردازد. صدرالمآلهین نیز فلسفه را عهده‌دار معرفت به حقایق موجودات - آنچنان‌که هست - و حکم به وجود آنها به تحقیق برهانی، نه به گمان و تقلید می‌داند. وی نیز با تفکیک بین حکمت نظری و عملی، ثمره حکمت عملی را مباشرت عمل خیر می‌داند (خوانساری، ۱۳۶۷، همان، ص ۴۵).

باید توجه داشت که واژه «فلسفه» گاه در ترکیب‌های اضافی و به صورت فلسفه‌های مضاف (مانند فلسفه دین، فلسفه اخلاق، فلسفه اقتصاد) به کار می‌رود. فلسفه‌های مضاف - بسته به معنای منظور از مضاف‌الیه آنها - به دو دسته فلسفه مضاف به علوم و غیر علوم تقسیم می‌شوند. اگر مضاف‌الیه علمی از علوم نباشد، این ترکیب به علمی درجه اول اشاره دارد که به بررسی فلسفی (عقلی) مضاف‌الیه (مانند فلسفه دین: به معنای تفکر فلسفی درباره دین) عنایت دارد. در صورتی که مضاف‌الیه فلسفه یکی از علوم باشد، ترکیبی از این دست به علمی درجه دوم اشاره دارد که به بررسی اموری همچون مبانی و روش آن علم می‌پردازد (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۲۳-۲۴).

یکی از رویکردهای قابل طرح درباره مفهوم فلسفی، تمرکز بر روش عقلی قابل استفاده در فلسفه است. بر اساس این رویکرد، مبانی فلسفی یک علم، گزاره‌ها یا نظریه‌های عقلی هستند که در دانش دیگر، به عنوان مبنا پذیرفته می‌شوند. اگر رویکرد روشی به فلسفه با توجه به

۲. مفهوم‌شناسی مضاف‌الیه مبانی (فلسفی)

اگر معتقد باشیم که مبانی یک علم نظریاتی است که از سایر علوم به عاریه گرفته شده، منشأ اقتباس مبانی زمینه تنوع مبانی را فراهم می‌آورد. بر این اساس، می‌توان میان مبانی فلسفی، فقهی، الهیاتی، حقوقی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی اقتصاد اسلامی تفکیک نمود. برای نمونه، وقتی گفته می‌شود که «دئیسم» یکی از مبانی الهیاتی (یا خداشناختی) اقتصاد متعارف است، ما به «دئیسم» به عنوان اندیشه برگرفته از دانش الهیات نظر می‌افکنیم که موجب تحول در اندیشه اقتصادی شده است.

با توجه به نکته مزبور، قاعدتاً مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی به مفهوم «مبانی» خواهد بود که از دانش فلسفه اقتباس شده است. بر همین منوال، مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی اقتصادی نیز دیدگاه‌های پایه‌ای خواهند بود که - به ترتیب - از بخش‌هایی از فلسفه با عنوان دانش معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی اقتباس شده‌اند.

تعبیر بالا این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که مراد از «دانش فلسفه» به عنوان دانشی که برخی از گزاره‌های مبنا از آن اقتباس شده چیست؟ مهم‌تر اینکه آیا مراد از «مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی»، دیدگاه‌های پایه برگرفته شده از فلسفه اسلامی است؟ و در این صورت، مراد از «فلسفه اسلامی» چیست؟ و چه چیزی فلسفه اسلامی را از غیر آن متمایز می‌سازد؟

درباره تعریف «فلسفه» تعابیر متفاوتی ارائه شده است. فلسفه در کاربردهای نخستین، به‌ویژه در دوران یونان باستان، بیشتر علوم رایج در آن زمان را دربر می‌گرفت و مشتمل بر طبیعیات، ریاضیات، الهیات (الهیات به معنای اعم یا هستی‌شناسی: بحث از وجود بما هو وجود؛ و الهیات به معنای اخص: معرفت خدا) بود. امروزه همه این علوم استقلال یافته و تنها الهیات (یا فلسفه اولی: بحث از وجود بما هو وجود و هستی‌شناسی) را برای فلسفه واگذاشته‌اند. الهیات به معنای عام (فلسفه اولی) از احکام عام وجود، که به وجود خاصی اختصاص ندارد، همچون مباحث علیت و مراتب وجود بحث می‌کند. البته برخی از اندیشمندان غربی سه علم «منطق»، «معرفت‌شناسی» و «اخلاق» را همچنان بخش‌هایی از فلسفه می‌شمارند. گستردگی و تنوع دانش‌های فلسفی موجب شده است برخی از فیلسوفان برای تعریف «فلسفه» به تعبیراتی کلی مانند «شناخت حقیقت اشیا» روی آورند (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۲۲-۲۴).

یک گزاره در علم دیگر، ممکن است با روشی غیر از روش عقلی صورت گیرد و یا از ترکیبی از روش عقلی و غیرعقلی استفاده شود.

باید توجه داشت که نوع مبنا الزاماً توسط منشأ اقتباس آن مشخص نمی‌شود. ممکن است مبانی از یک دانش گرفته شود، ولی در حقیقت، متعلق به دانش دیگر باشد. برای نمونه، دیدگاه داروین دربارهٔ تکامل انواع، هرچند دیدگاهی زیست‌شناختی است و به همین سبب، باید از آن با عنوان «مبانی زیست‌شناختی دانشی همچون اقتصاد» یاد کرد، ولی این نظریه اساساً دیدگاهی هستی‌شناختی یا آنتولوژیک است که دربارهٔ روابط میان وجودها در عالم مادی ابراز شده است. این دیدگاه متضمن تحلیلی از شیوهٔ شکل‌گیری و تکامل وجودها و ساختار علی آن است.

۳. سنخ‌شناسی مبانی فلسفی (انواع مبانی فلسفی)

با توجه به تعاریف مبانی فلسفی به «گزاره‌های خبری پایه» برگرفته از فلسفه و همچنین تعریف «فلسفه» به دانش متکفل مباحث استدلالی دربارهٔ حقایق اشیا، سؤال بعدی قابل طرح دربارهٔ سنخ‌شناسی مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی است. در یک دسته‌بندی، مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی در سه دستهٔ مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی جای گرفته، به صورت ذیل تعریف می‌شوند:

- مبانی معرفت‌شناختی: گزاره‌های خبری برگرفته از دانش معرفت‌شناسی است که منعکس‌کنندهٔ رویکرد پذیرفته‌شده دربارهٔ ماهیت، سنخ گزاره‌ها، شرایط تحقق شناخت و منابع شناخت اقتصاد اسلامی است.

- مبانی هستی‌شناختی: گزاره‌های خبری برگرفته از دانش هستی‌شناسی است که منعکس‌کنندهٔ رویکرد پذیرفته‌شده در خصوص هستی، مشتمل بر موجودات (خداوند، انسان، دنیا و آخرت)، سازوکارها و علل است.

- مبانی ارزش‌شناختی: گزاره‌های خبری برگرفته از دانش ارزش‌شناسی است که منعکس‌کنندهٔ رویکرد پذیرفته‌شده در زمینه‌های همچون ماهیت ارزش، سلسله‌مراتب ارزش‌ها، و نظام ارزشی مقبول در اقتصاد اسلامی است.

بر اساس تقسیم‌بندی فوق، اصطلاح فلسفی - دست‌کم - سه حوزهٔ معرفت‌شناسی (شناخت ماهیت شناخت)، هستی‌شناسی (شناخت ماهیت وجودات)، و ارزش‌شناسی (شناخت ماهیت

موضوع فلسفه، که همان تحلیل حقایق اشیا به نحو کلی است (بدون توجه به جزئیات) ترکیب شود، مبانی فلسفی یک علم، گزاره‌ها و دیدگاه‌هایی در خصوص حقایق اشیا به نحو کلی است که به روش عقلی تحلیل می‌شوند. گزاره‌ها و دیدگاه‌های مزبور ممکن است به حوزهٔ معرفت، هستی و یا ارزش تعلق گیرد و از این نظر، موجب تمایز میان مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی یک علم شوند. براین اساس، تحلیل حقیقت‌جویانهٔ عقلی نسبت به معرفت و دانش، هستی (متشکل از خداوند، جهان و انسان) و ارزش، مبانی فلسفی یک علم را تشکیل می‌دهد.

تبیین بالا با این محدودیت مواجه است که برخی از مباحث مرتبط با مبانی فلسفی علوم الزاماً به روش عقلی بررسی نمی‌شوند؛ مثلاً، ممکن است مبانی انسان‌شناختی دانشی همچون اقتصاد از مباحث انسان‌شناسی تجربی، فلسفی یا دینی اقتباس شود. در نظریات برخی از مکاتب اقتصادی، فرض محدودیت‌های شناختی انسان، که حاصل مطالعات تجربی است، به عنوان مبنای هستی‌شناسانه یا انسان‌شناسانه مطرح نظر قرار گرفته است. این بدان معناست که در اثبات مبانی فلسفی، به کارگیری روش عقلی لزومی ندارد، مگر آنکه روش عقلی را در مقابل روش نقلی، یعنی روش متکی بر گزارش آرا دیگران قرار دهیم. گذشته از آن، برخی از مبانی فلسفی علوم در مطالعات اسلامی گاه با تمسک به نقل و یا یافته‌های وحیانی مستدل می‌شود. براین اساس، شاید بتوان به جای روش عقلی از روش استدلالی سخن به میان آورد. استدلال مطرح‌شده بر یک مبنا ممکن است از تحلیل عقلی، تجربی و یا حتی نقلی گرفته شده باشد. با این تفسیر، مبانی فلسفی یک دانش برداشت‌های کلی معرفت‌شناسانه، وجودشناسانه و ارزش‌شناسانه‌ای است که به شیوهٔ استدلالی تأیید می‌شود.

در کتاب **مبانی تعلیم و تربیت اسلامی**، در ضمن بحث از مبانی انسان‌شناختی، با وجود توجه به محوریت روش عقلی در تأیید مبنا، از نقش تأییدی سایر روش‌ها نیز سخن به میان آمده است. به نظر نویسندگان این کتاب، مبانی انسان‌شناختی تعلیم و تربیت اسلامی، که بر بنیان‌های عقلی استوارند، گاه با شواهد تجربی نیز تأیید می‌گردند؛ چنان‌که در آیات قرآن کریم و روایات پیشوایان معصوم^{علیهم‌السلام} نیز نکاتی درخور توجه در این‌باره آمده است (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۱۶۴). این برداشت با این تعریف از «مبانی» سازگار است که «مبانی» را گزاره‌های خبری بدیهی و یا اثبات شده در دانش‌های دیگر دانسته‌اند (همان، ص ۶۵). اثبات

ارزش) را دربر می‌گیرد. این سه حوزه از این نظر برجسته شده‌اند که دیدگاه‌های پایه در این سه حوزه مبنای تحول اندیشه‌ها قرار می‌گیرد. سه مبنای مزبور از جهتی منعکس‌کننده دريچه نگاه (معرفت‌شناسی: قالب‌های شناختی)، لایه‌های وجودی مشاهده‌شده از درون این دریچه (هستی‌شناسی: هست‌ها و نیست‌ها) و همچنین چارچوب ارزش‌گذاری (ارزش‌شناسی: بایدها و نبایدها) اقتصاد اسلامی است.

همان‌گونه که بیان شد، برخی از محققان تفکیک‌های مشابهی بین مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، الهیاتی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی ارائه داده‌اند (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۸۷). تفکیک مشابهی نیز بین مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، الهیاتی و دین‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی علوم انسانی مطرح شده است (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۲۷۵-۳۵۶). در تفکیک پیشنهادی این مقاله، مباحث مطرح‌شده در قالب مبانی الهیاتی (دین‌شناختی) و انسان‌شناختی در چارچوب مبانی هستی‌شناختی جای می‌گیرد که دریچه نگاه و نگرش نظریه‌پردازان نسبت به وجودات عالم و ساختار ارزش‌گذاری آنها را منعکس می‌کند.

۴. مفهوم‌شناسی متعلق مبانی (اقتصاد اسلامی)

آخرین مرحله در بحث مفهوم‌شناسی «مبانی»، تعیین مفهوم متعلق آن، یعنی اقتصاد اسلامی است. با توجه به آنچه درباره تمایز مبانی رفتار و نظریه، و یا تمایز پدیده و علم بیان شد، مراد از «اقتصاد اسلامی» در اصطلاح مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی، دانشی است که مشتمل بر مجموعه‌ای از گزاره‌ها و نظریات است. براین اساس، مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی گزاره‌های خبری برگرفته از دانش فلسفه‌اند که بر نحوه تولید دانش اقتصاد اسلامی تأثیر می‌گذارند. برای نمونه، اقتصاد اسلامی به واسطه پذیرش مبنای خلقت عالم به جای مبنای تکامل انواع، به عنوان یک مبنای هستی‌شناختی، نظریات خود در توصیف تحولات رفتاری در جامعه اسلامی را به گونه‌ای متفاوت از تحلیل‌های تکاملی طرف‌داران اقتصاد نهادی و یا تکاملی سامان می‌دهد.

اگر ما اقتصاد اسلامی را به عنوان مجموعه‌ای از نظریات اقتصادی تلقی کنیم که از مکاتب اقتصادی بدیل، همچون مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم متمایز می‌شود، مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی ناظر به گزاره‌های مبنایی برگرفته از حوزه‌های متفاوت از فلسفه اسلامی، از جمله معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی اسلامی است که چگونگی نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی به عنوان یک مکتب فکری متمایز از سایر مکاتب فکری را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

باید توجه داشت که در خصوص مفهوم «اقتصاد اسلامی» و ماهیت آن، اختلافات نظری پر دامنه‌ای وجود دارد. با این حال، بحث از مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی وابستگی چندانی به این مباحث ندارد. البته رویکردهای متفاوت درباره ماهیت اقتصاد اسلامی می‌تواند در تعیین مفهوم «مبانی» و کارکرد آن موثر باشد. برای نمونه، اگر اقتصاد اسلامی را علم ندانیم و آن را تنها مشتمل بر گزاره‌های اقتصاد هنجاری قلمداد کنیم، مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی گزاره‌های خبری پایه‌ای هستند که رویکرد اسلام در زمینه شیوه تولید و یا توزیع را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۵. مفهوم «مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی»

با توجه به مباحث مزبور، مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی گزاره‌هایی خبری (اثباتی یا هنجاری) هستند که دیدگاه پذیرفته‌شده در فلسفه اسلامی در خصوص معرفت، هستی و ارزش را منعکس می‌کنند. این گزاره‌ها باورداشت‌های بنیادی یا جهان‌بینی پذیرفته‌شده پژوهشگر اقتصاد اسلامی را منعکس می‌کنند که ساختار شیوه تحلیل او در اقتصاد اسلامی را تعیین می‌نماید.

دو رویکرد در کارکردشناسی مبانی فلسفی اقتصاد و اقتصاد اسلامی

در ادبیات فلسفه اقتصاد و اقتصاد اسلامی به طور ضمنی، از دو کارکرد تولیدی و جهت‌دهندگی مبانی فلسفی سخن به میان آمده است. در کارکرد تولیدی، مبانی فلسفی گزاره‌های خبری مولد گزاره‌های اقتصادی هستند. کارکرد جهت‌دهندگی نیز ناظر به نقش مبانی فلسفی به عنوان دیدگاه‌های بنیادین فلسفی است که چگونگی شکل‌گیری گزاره‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

الف. کارکرد تولیدی

یکی از رویکردهای مطرح در زمینه مبانی، رویکرد گزاره‌های مولد است. از این رویکرد در برخی از آثار اقتصاد اسلامی استفاده شده است؛ مثلاً، میرمعزی (۱۳۷۸ و ۱۳۹۰) مبانی بینشی (مشتمل بر مبانی معرفت‌شناسی، خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی) را منشأ استخراج اهداف (غایی، میانی و عملیاتی) و به تبع آن، اصول راهبردی نظام اقتصادی اسلام می‌داند. به نظر او، «اهداف نظام اقتصادی نتیجه مبانی فلسفی آن است» (میرمعزی، ۱۳۷۸، ص ۱۱).

در نگاه میرمعزی (۱۳۹۰)، اصول راهبردی مجموعه‌ای از قضایای کلی دستوری هستند که الف) مبتنی بر مبانی بینشی؛ ب) زیربنای اخلاق و حقوق اقتصادی باشند؛ و ج) اجزا و شیوه‌های ارتباط عناصر نظام اقتصادی در جهت اهداف را تعیین می‌کنند. به بیان دیگر، اصول راهبردی، قواعدی کلی است که از یک‌سو، نتیجه منطقی مبانی بینشی شمرده می‌شود، و از سوی دیگر، در تعیین الگوهای رفتاری و کیفیت برقراری رابطه مردم با یکدیگر و دولت، نقش اساسی دارد. در حقیقت، این اصول روش دستیابی به هدف‌ها و برخورد با مشکلات را در یک نظام اقتصادی نشان می‌دهد (میرمعزی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۱). به نظر ایشان، «تفاوت در مبانی بینشی و هدف‌ها موجب تفاوت در اصول راهبردی می‌شود و در نتیجه، الگوهای رفتاری مردم و دولت و شیوه ارتباط آنها با یکدیگر برای حل مشکلات اقتصادی با هم تفاوت می‌کند» (همان).

به نظر میرمعزی، نظام سرمایه‌داری متناسب با مبانی بینشی و هدف‌های آن، مبتنی بر شش اصل راهبردی «حاکمیت مصرف‌کننده، دولت محدود، آزادی، مالکیت خصوصی، قواعد توزیع درآمد و ثروت، و تجویز بهره» است. در مقابل، نظام اقتصادی اسلام مبتنی بر اصول راهبردی حاکمیت «مصلح فرد و جامعه در حوزه اقتصاد، آزادی در چارچوب محدود، دولت مصلح، مالکیت مختلط، توزیع عادلانه ثروت و درآمد، تحریم ربا، و رقابت و تعاون در خیرات» است (همان، ص ۵۴۰-۵۴۲).

۱- انسان از روح و بدن ترکیب شده و دارای بُعد جسمانی و معنوی است و در هر بُعد، مراتب بی‌شماری دارد.
 ۲- انسان موجودی نامحدود و ابدی است.
 ۳- انسان موجودی مختار است.
 ۴- انسان در اعمالی که انجام می‌دهد، در برابر خداوند مسئولیت دارد.
 ۵- سعادت انسان در نزدیکی به خدا و راه‌یابی به کمال، جمال و جلال مطلق است.
 ۶- حس، عقل و وحی، سه معیار شناخت برای انسان به‌شمار می‌رود.
 به نظر میرمعزی، نتایج این نگرش به انسان در حوزه اقتصاد عبارت است از:
 الف. اقتصاد هدف نیست، بلکه وسیله دستیابی به اهداف بالاتر است.
 ب. اقتصاد اسلامی اقتصادی معنوی است.
 ج. نظام اقتصادی اسلام نظامی دستوری به‌شمار می‌رود.

د. رفتار عقلایی از این دیدگاه، رفتار مطابق با شریعت اسلام است (میرمعزی، ۱۳۸۱، ص ۴۵).
 رویکرد فوق مشابه رویکردی است که با وضوح بیشتری در کتاب **فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی** ارائه شده است. بنا به تعریف کتاب مزبور، مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، گزاره‌هایی خبری که یا بدیهی‌اند و یا از دانش‌هایی دیگر وام‌گرفته می‌شوند، و برای تعیین اهداف، اصول، ساختارها، مراحل، عوامل، موانع و روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی به کار می‌آیند (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۶۵).

شکل ۵. رابطه مبانی، اهداف و اصول



بر اساس رویکرد مزبور، مبانی به عنوان گزاره‌های خبری (هست‌ها و نیست‌ها) می‌توانند منشأ استنباط اهداف (گزاره‌های هنجاری: باید‌ها و نبایدها) و اصول (گزاره‌هایی کلی و تجویزی

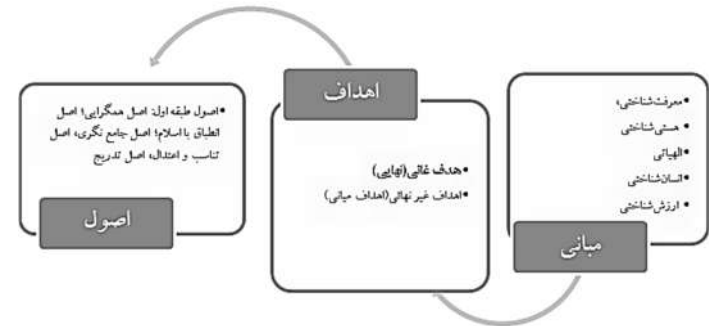
شکل ۴. تفکیک مبانی، اهداف و اصول (میرمعزی، ۱۳۹۰)



میرمعزی (۱۳۸۱) مبانی انسان‌شناختی نظام اقتصادی اسلام از دیدگاه امام خمینی ره را با گزاره‌های ذیل معرفی می‌کند:

بیانگر راهکارهای دستیابی به اهداف) باشند (همان، ص ۶۷). البته به نظر نویسندگان این کتاب، «مشخص نمودن همه اهداف تعلیم و تربیت بر عهده فلسفه آن نیست» (همان، ص ۲۱۲).

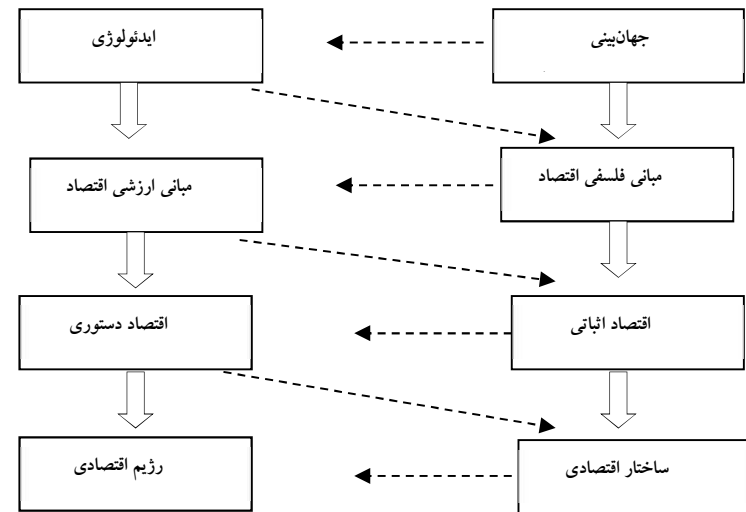
شکل ۶: تفکیک مبانی، اهداف و اصول (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱)



منبع: گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱

علی‌اصغر هادوی‌نیا (۱۳۸۶) در بیانی مشابه رابطه مبانی را در قالب شکل زیر تصویر می‌کند:

شکل ۷: تحلیل طولی مبانی فلسفی اقتصاد



منبع: هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ص ۲۴

در مدل مفهومی بالا، جهان‌بینی، ایدئولوژی، مبانی فلسفی اقتصاد، مبانی ارزشی اقتصاد، اقتصاد اثباتی، اقتصاد دستوری، ساختار اقتصادی و رژیم اقتصادی به ترتیب به منزله هست‌های سطح اول (برداشت‌های کلی از مجموع جهان هستی)، بایدهای سطح اول، هست‌های سطح دوم، بایدهای سطح دوم، هست‌های سطح سوم، بایدهای سطح سوم، هست‌های سطح چهارم و بایدهای سطح چهارم تلقی شده‌اند (هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ص ۲۵-۴۴). یکی از ابهامات این مدل خارج کردن مبانی ارزشی اقتصاد از زمره مبانی فلسفی اقتصاد است که تبیین مشخصی برای آن ارائه نشده است.

ب. کارکرد جهت‌دهندگی

یکی از کارکردهای مغفول مبانی فلسفی اقتصاد و اقتصاد اسلامی، کارکرد «جهت‌دهندگی» آن است. اوسکالی مکی در ضمن بحث از چیستی هستی‌شناسی اقتصاد، به صورت ضمنی به این کارکرد مبانی فلسفی اشاره می‌کند. وی از مبانی هستی‌شناسی اقتصاد با عنوان «تعهدات هستی‌شناسانه» (Ontological commitment) اقتصاد یاد می‌کند که چارچوب نگاه اقتصاددانان به جهان را تغییر می‌دهد (مکی، ۲۰۰۱، ص ۴).

تعهدات هستی‌شناختی - و یا به تعبیر جوزف شومپتر (۱۹۵۴) (Joseph Schumpeter) - دیدگاه‌ها (vision)، باورهای پایه‌ای اساسی و عمدتاً غیرقابل‌تغییری هستند که مبنای توجیه ادعاهای وابسته (Relative suppositions) قرار می‌گیرند. لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) این پیش‌فرض‌ها را لولاهایی می‌داند که افکار روزمره و قضاوت‌هایمان بر روی آن می‌چرخند و بستر رودخانه‌ای هستند که افکار ما در آن جریان می‌یابد (ویتگنشتاین، ۱۹۶۹، ص ۹۷-۹۹ و ۳۴۳-۳۴۱). از نگاه اقتصاددانی همچون جیمز بوکانان، پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی (Ontological presuppositions)، دیدگاه‌هایی هستند که مرزهای یک دانش یا حوزه تحقیقاتی را مشخص می‌کنند. به نظر او، این دیدگاه‌ها در واقع، پنجره‌های جای‌گزینی رو به دنیا هستند (همان، ص ۱۸). عضویت در یک گفتمان در حرفه اقتصاد، مستلزم آن است که به دنیا از زاویه دریاچه هستی‌شناختی مشترک آنان نگاه شود (مکی، ۲۰۰۱، ص ۵).

تلقی مبانی هستی‌شناختی به عنوان پنجره نگاه به دنیا و یا درگاه آغازین توسط بوکانان، حاکی از آن است که این فروض اساسی نحوه نگاه اقتصاددان به جهان و شیوه استدلال او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بوکانان «خودمختاری فردی» (Individual autonomy)، «عقلانیت انتخاب» (Rationality of choice) و «هماهنگی خودجوش بازار» (Spontaneous market coordination) را

جهان‌های متفاوت زندگی می‌کنند. در این دو جهان، آنها زبان مشترکی ندارند که نظریاتشان را بتوان بر اساس آن بیان و مقایسه کرد (اکاشا، ۱۳۹۲، ص ۱۲۲).

رویکرد ترکیبی در کارکردشناسی مبانی فلسفی اقتصاد و اقتصاد اسلامی

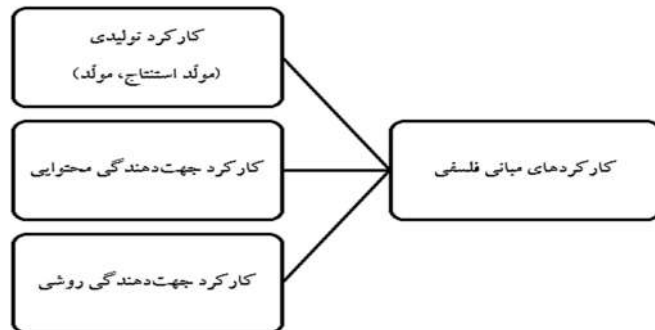
رویکردهای معرفی شده در ترسیم کارکرد مبانی فلسفی اقتصاد و اقتصاد اسلامی، با برخی محدودیت‌ها و اشکالات تحلیلی روبه‌روست. در رویکرد تولیدی، به طور عمده، بر نقش مستقیم مبانی در تولید جزئی دیگر از نظریه اقتصادی، همانند اهداف اقتصادی تأکید شده است. در این تحلیل، علاوه بر فقدان توجه به کارکرد جهت‌دهندگی مبانی فلسفی در تولید نظریات اقتصادی، به نقش مبانی در تولید نتیجه نظریه هم توجه نشده است. این نکته را در ضمن توجه به تنوع کارکردی مبانی فلسفی بررسی می‌کنیم.

تحلیلی که از مکی (۲۰۰۱) درباره کارکرد جهت‌دهندگی فروض یا تعهدات هستی‌شناختی نقل شد، با چند نقیصه از جمله، تمرکز بر مبانی هستی‌شناختی و نبود توجه به سایر مبانی فلسفه اقتصاد، از جمله مبانی معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی اقتصاد، در نظر نگرفتن بعد تولیدی مبانی فلسفی، حتی در حوزه مبانی هستی‌شناختی و نبود توجه به تأثیر مبانی فلسفی اقتصاد بر روش‌شناسی آن روبه‌روست.

تنوع کارکردی مبانی فلسفی

بر خلاف دو رویکرد حادی اول و دوم درباره کارکرد مبانی در اقتصاد و اقتصاد اسلامی، مبانی مزبور عمدتاً کارکردی ترکیبی دارند. علاوه بر این، هریک از دو کارکرد تولیدی و جهت‌دهندگی (روشی و محتوایی) مبانی فلسفی نیز به گونه‌های متفاوتی بروز و ظهور می‌کند.

شکل ۸: کارکرد تولیدی و جهت‌دهندگی مبانی فلسفی



سه فرض هستی‌شناسانه اقتصاد متعارف قلمداد می‌کند که چگونگی نگاه اقتصاددانان به جهان را مشخص می‌کند. به نظر او، اگر مشارکت‌کنندگان در یک گفت‌وگوی علمی بخواهند تلاششان مطمح نظر قرار گیرد، نباید از درگاه آغازین عدول کنند (بوکانان، ۱۹۹۱، ص ۱۴-۲۲). مکی در تبیین دیدگاه بوکانان، به ضمنی‌بودن (Implicitness) تعهدات هستی‌شناختی اشاره می‌کند. به نظر او، اقتصاددانان به ندرت، دریچه‌های هستی‌شناختی خود (درگاهی که از آن به دنیا نگاه می‌کنند) را معرفی می‌کنند و اساساً بیان صریح این امور از جمله دغدغه‌های اقتصاددانان محسوب نمی‌شود. بوکانان، معتقد است که «فرایندی که طی آن، افراد بین دریچه‌های (ممکن) انتخاب می‌کنند، مرموز و رازآلود است» (همان، ص ۱۸).

مکی یکی از اهداف مطالعات هستی‌شناسانه را بیان صریح دریچه‌های هستی‌شناختی اقتصاددانان و همچنین شناخت فرایند انتخاب آن می‌داند. به نظر او، لازمه آشکارسازی این فروض آن است که به جای اینکه از درون دریچه‌های هستی‌شناختی به جهان نگاه کنیم، به خود این دریچه‌ها نظر بیندازیم. این بررسی به محققان دانش اقتصاد کمک می‌نماید تا نسبت به محدودیت‌های پایه‌ای تحمیل شده بر آنچه در فضای علمی دنبال می‌کنند، آگاه باشند. هدف بلندپروازانه‌تر این است که به اقتصاددانان در انتخاب ساختارهای کاملاً مستدل، و به بیان دیگر، در انتخاب معقول چارچوب ساختاری که در آن فعالیت می‌کنند، یا دریچه‌هایی که از خلال آن به جهان نگاه می‌کنند، کمک کنیم، یا دست‌کم - به آنها کمک کنیم که نسبت به آن چارچوب‌ها آگاه باشند و استدلال‌هایی برای ساختارهایی که برای فعالیت پذیرفته‌اند، دست و پا کنند؛ خواه این امر از سر انتخاب باشد و یا به عنوان یک فرایند علمی وابسته به گذشته (Path-dependent) باشد. امکان انتخاب ساختارها از آن‌روست که ساختارهای هستی‌شناختی ثابت نیستند؛ یعنی می‌توان به دلخواه، آنها را تغییر داد. تغییر ساختارها ممکن است بدون تأمل صورت گیرد (همان).

رویکرد مزبور در تحلیل نقش جهت‌دهندگی مبانی فلسفی شبیه تحلیلی است که در ادبیات فلسفه علم، از آن با عنوان «پارادایم» یاد شده است. از نظر کوهن، پارادایم یک دانشمند، جهان‌بینی او را مشخص می‌کند. او همه چیز را از درون عدسی پارادایم خود می‌بیند. بنابراین، وقتی پارادایم موجود در انقلابی علمی جای خود را به پارادایمی جدید می‌دهد، دانشمندان باید چارچوب مفهومی قدیمی را، که برای معنادار ساختن جهان به کار می‌بردند، رها کنند. در واقع، کوهن حتی به شکلی استعاری، ادعا می‌کند که دانشمندان پیش و پس از تغییر پارادایم، در

یک گزاره نیست؛ بلکه بخشی از زنجیره یک نظریه اقتصادی است؛ مثلاً، فرض عقلانیت عاملان اقتصادی به عنوان یکی از مقدمات نظریه رفتار مصرف‌کننده، موجب می‌شود رابطه بین تغییرات قیمت یک کالای عادی و تقاضا با توجه به اقتضائات عقلانیت اقتصادی به همراه اقتضائات فرض مطلوبیت نزولی تبیین شود و پس از استخراج منحنی تقاضا، از قانون تقاضا سخن به میان آید.

اثرگذاری غیرمستقیم مبانی فلسفی بر اندیشه اقتصادی ممکن است از مجرای تأثیر مبانی بر یکدیگر نیز ظهور کند. برای نمونه، ممکن است رابطه‌ای عمودی بین مبانی هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی ترسیم کنیم و مبانی هستی‌شناختی از طریق اثرگذاری بر مبانی ارزش‌شناختی، نظریات اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهند؛ مثلاً، پذیرش فناپذیری انسان (بقای روح)، مخلوق بودن انسان و وجود روز حساب در عالم آخرت به عنوان مبانی هستی‌شناختی اسلامی، زمینه معرفی «خیرخواهی» را به عنوان ارزشی اقتصادی فراهم آورد. پذیرش این ارزش به نوبه خود، سیاست‌های اقتصاد رفاه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ضرورت توجه به نقش مردم در تأمین عدالت اجتماعی را پررنگ می‌کند.

مبانی مولد از حیث قدرت تولیدی متفاوت‌اند. برخی از مبانی فلسفی نقشی اساسی در تولید نظریه‌های اقتصادی دارند. برای مثال، فرض عقلانیت اقتصادی به عنوان محور استنتاج در بسیاری از نظریات اقتصاد خرد عمل می‌کند. در مقابل، برخی از فروض کارکرد تولیدی ضعیف‌تری دارند؛ مثلاً، هرچند فرض نزولی بودن مطلوبیت به عنوان یک فرض هستی‌شناختی تأثیر بسزایی در نظریه رفتار مصرف‌کننده دارد، اما این فرض هسته مرکزی این نظریه محسوب نمی‌شود. شاید تعبیر از «مبانی فلسفی» به «پارادایم» حاکی از این موضوع باشد که مبنای فلسفی باید به عنوان فرض محوری در تولید استدلال‌های یک دانش عمل کند.

تمایز کارکردی انواع مبانی فلسفی

مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی اقتصادی اسلامی کارکرد یکسانی بر اندیشه اقتصادی ندارند. هر یک از این مبانی ممکن است یکی از کارکردهای تولیدی، جهت‌دهندگی محتوایی و جهت‌دهندگی روشی و یا ترکیبی از این کارکردها را داشته باشند.

از میان مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی، مبانی معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی نقش چندانی در تولید نظریات اقتصادی ندارند و تنها جهت‌گیری تولید دانش را تغییر می‌دهند.

کارکرد تولیدی مبانی فلسفی به معنای قرار گرفتن مبنا به عنوان یکی از ارکان استدلال در یک نظریه اقتصادی است. به طور نمونه، فرض عقلانیت اقتصادی مولد بسیاری از نتایج در نظریات رفتار مصرف‌کننده و تولید کننده است.

کارکرد جهت‌دهندگی مبانی فلسفی گاهی به صورت تغییر در محتوای گزاره‌ها و گاهی در قالب تعیین روش نظریه‌پردازی ظهور می‌نماید. جهت‌دهندگی محتوایی مبانی عمدتاً در قالب پارادایم‌های پذیرفته‌شده فضای نظریه‌پردازی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طور نمونه، پذیرش فرض اتمیسم در اقتصاد، نظریات و گزاره‌های مبتنی بر جمع‌گرایی که در بسیاری از موارد در دانش جامعه‌شناسی ظاهر می‌شود را فیلتر می‌کند و از دایره دانش اقتصاد بیرون می‌راند. همین مساله در مورد فرض عقلانیت اقتصادی نیز صادق است. در مقابل، جهت‌دهی روشی به این معناست که پذیرش یک مبنا مانند ابزارگرایی فریدمنی باعث می‌شود که دغدغه‌چندانی نسبت به واقعی بودن فروض در نظریه نداشته باشیم.

ترکیب دو کارکرد تولیدی و جهت‌دهندگی مبانی فلسفی اقتصاد و اقتصاد اسلامی از آن نظر رخ می‌دهد که برخی از مبانی مزبور، هم به عنوان گزاره واسطه در تولید نظریات اقتصادی (مبانی مولد) به کار می‌روند و هم فضای شکل‌گیری نظریات اقتصادی را تعیین می‌کنند. برای نمونه، مبنای هستی‌شناختی عقلانیت اقتصادی، هم به عنوان یکی از فروض مؤثر در نظریات اقتصاد خرد مطرح است و هم فضای گفتمانی دانش اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این مبنا به عنوان یکی از مشخصه‌های تفکیک روش استدلالی اقتصادی و غیراقتصادی عمل می‌کند. وقتی اقتصاددانی دریچه نگاه خود را از فردگرایی روش‌شناختی و فرض عقلانیت اقتصادی افراد به سمت جمع‌گرایی روش‌شناختی و فرض نبود عقلانیت تغییر می‌دهد، مباحث او در فضای گفتمانی سایر علوم، از جمله جامعه‌شناسی، ارزیابی می‌شود.

کارکرد تولیدی مبانی می‌تواند به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم صورت گیرد. «کارکرد تولیدی مستقیم» زمانی است که مبانی فلسفی مولد یک گزاره یا اندیشه اقتصادی شوند. برای نمونه، لازمه این مبنای هستی‌شناختی که «عالم مرکب از دنیا و آخرت است» این است که اهداف اقتصادی فراتر از اهداف این جهانی باشد و - مثلاً - علاوه بر هدف‌گذاری رفاه شهروندان در دنیا، نیک‌بختی آنها در آخرت نیز مدنظر قرار گیرد.

در مقابل، «کارکرد تولیدی غیرمستقیم یا ضمنی» هنگامی رخ می‌دهد که یک مبنای فلسفی به عنوان جزئی از نظریه موجب استنتاج می‌شود. در این حالت، مبنا به صورت مستقیم مولد

مبانی معرفت‌شناختی به عنوان فروض معرفت‌شناختی، مجرای نظریه‌پردازی را معین می‌نماید. برای نمونه، پذیرش این ادعا که معرفت اقتصادی تنها شامل قوانین اقتصادی جهان‌شمول است، و یا فردگرایی روش‌شناختی چگونگی تولید دانش اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بدون اینکه به عنوان گزاره مولد قوانین اقتصادی عمل کند. مبانی ارزش‌شناختی نیز نگاهی ارزشی نظریه را معرفی می‌کنند و به طور عمده به عنوان مولد استنتاج ظاهر نمی‌شوند.

در مقابل، مبانی هستی‌شناسی علاوه بر اینکه زاویه نگاه اقتصاددان به دنیای اقتصادی را روشن می‌کند، در میان گزاره‌های مولد نظریات اقتصادی نیز قرار می‌گیرند. مبانی هستی‌شناسی اقتصاد متعارف همچون عقلانیت اقتصادی، همانگونه که بیان خواهد شد، مولد نظریه می‌باشند. هرچند مبنای ارزش‌شناختی همچون رفاه‌گرایی، به عنوان بخشی از گزاره‌های موثر در شکل‌دهی نظریه عمل می‌کنند؛ ولی در بسیاری از موارد مولد استنتاج نیستند.

از این رو، هنگامی که اقتصاد اسلامی در پی نظریه‌پردازی در زمینه بهترین شیوه تخصیص منابع به نیازهاست، مبانی معرفت‌شناختی به طور عمده، ماهیت معرفت موردنظر و منابع معتبر شناخت را معین می‌کند. در چارچوب نگاه پذیرفته‌شده نسبت به معرفت و منابع آن، فروض هستی‌شناختی دریچه نگاه نظریه‌پرداز به واقعیت‌های بیرونی (مشمول بر اموری همچون عواملان اقتصادی، و سازوکارهای اقتصادی) و فروض ارزش‌شناختی دیدگاه ارزشی نظریه‌پرداز (مشمول بر اموری همچون ماهیت ارزش، ارزش‌های پذیرفته‌شده و سلسله‌مراتب ارزش) را مشخص می‌نماید. در مواردی که اقتصاددانان از روش فرضیه‌ای-قیاسی استفاده می‌کنند، فروض هستی‌شناختی همچون عقلانیت اقتصادی، زمینه استنتاج نظریاتی همچون نظریه رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده را فراهم می‌نمایند. در این راستا، واکنش معکوس مصرف‌کننده به تغییرات قیمت، نتیجه پذیرش عقلانیت وی همراه با قید محدودیت بودجه است.

مبانی فلسفی، به‌ویژه مبانی معرفت‌شناختی، نقشی اساسی در روش‌شناسی اقتصاد اسلامی ایفا می‌کنند. دیدگاه‌های معرفت‌شناختی پذیرفته‌شده درباره ماهیت اقتصاد اسلامی و منابع شناخت آن در تعیین روش‌های مقبول برای تولید آن مؤثر است. برای نمونه، اگر این دیدگاه را بپذیریم که اقتصاد اسلامی علم نیست و تنها مشتمل بر گزاره‌های هنجاری مکتبی است، روش تجربی در تولید اقتصاد اسلامی جایگاهی ندارد. در عوض، روش‌هایی

مانند روش کشفی پیشنهادی شهید صدر برای استنباط گزاره‌های هنجاری اقتصاد اسلامی از منابع دینی موضوعیت می‌یابد.

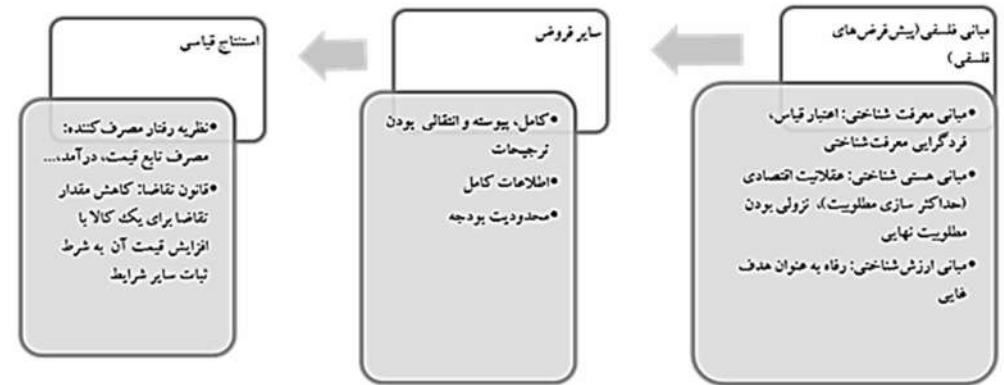
برخی از محققان هنگام بحث از مبانی فلسفی علوم انسانی، علاوه بر مبانی معرفت‌شناختی، از مبانی روش‌شناختی نیز سخن به میان آورده‌اند. از جمله مبانی روش‌شناختی پیشنهادی، می‌توان به امکان‌پذیر نبودن حل مسائل تجربی با روش تعقلی محض، یقین‌آور نبودن روش تجربی، پذیرفته‌بودن استناد به وحی (نقل و وحی) به عنوان یک روش تحقیق در علوم در کنار روش تجربی و عقلی و قابل قبول نبودن نظریات علمی مخالف محتوای کتاب و سنت اشاره کرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۵).

اگر مبانی روش‌شناختی را بخشی از مبانی معرفت‌شناختی ندانیم، بدون شک، روش‌شناسی تحت تأثیر معرفت‌شناسی قرار دارد. به بیان دیگر، دیدگاه ما نسبت به معرفت و منابع آن، نقشی محوری در ارزیابی روش‌ها دارد. در این صورت، رابطه‌ای عرضی بین معرفت‌شناسی و روش‌شناسی وجود دارد و این دو به صورت طولی، چگونگی تولید دانشی همچون اقتصاد اسلامی را تعیین می‌کنند.

ظهور مبانی فلسفی در نظریات اقتصادی

ظهور مبانی فلسفی در نظریات اقتصادی را می‌توان با تفکیک میان روش‌های قیاسی و استقرایی توضیح داد. در روش «قیاسی» و یا روش «فرضیه‌ای قیاسی»، مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی به عنوان پیش‌فرض‌های پایه نظریه عمل می‌کنند. هنگامی که این فروض پایه در کنار برخی فروض کمکی نظریه قرار می‌گیرند، منشأ استنتاج می‌شوند. برای نمونه، در نظریه رفتار مصرف‌کننده در اقتصاد متعارف، فروضی همچون فردگرایی روش‌شناختی، عقلانیت اقتصادی و ارزش‌انگاری رفاه اقتصادی به عنوان مبانی فلسفی نظریه پذیرفته می‌شوند. در ادامه این پیش‌فرض‌ها به همراه برخی فروض کمکی، همچون ثابت بودن سایر شرایط منشأ تولید نظریه رفتار مصرف‌کننده می‌شود که در آن مصرف‌تابعی از متغیرهایی همچون قیمت، درآمد، و سلیقه معرفی شده است. آنچه از آن با عنوان قانون «تقاضا» (رابطه معکوس تغییرات قیمت و تقاضا) یاد می‌شود، از فروضی مبنایی همچون عقلانیت اقتصادی و نزولی بودن مطلوبیت نهایی استخراج می‌شود.

شکل ۹: کارکرد مبانی در روش قیاسی



در روش استقرایی، مبانی فلسفی کارکرد غیرمستقیم‌تری در استنتاج دارند. در این روش، مبانی فلسفی به عنوان دیدگاه‌های پایه، زمینه تعمیم مشاهدات را فراهم می‌سازند. در این روش، اعتبار و ارزش شناخت حاصل از استقراء، مبنایی معرفت‌شناختی است. رویکرد پذیرفته‌شده نسبت به علیت نیز در مبانی هستی‌شناختی مطرح می‌شود. در نظریات استقرائی اقتصاد اثباتی، به طور معمول، مبانی ارزش‌شناختی در استنتاج نظریه مؤثر نیستند.

رابطه بین تورم و بیکاری در اقتصاد کلان، نمونه‌ای از کاربرد روش استقرایی است. تبیین رابطه تورم و بیکاری از یک‌سو، مبتنی بر پذیرش اعتبار استقراء (مبانی معرفت‌شناختی) و پذیرش وجود رابطه علی - معلومی بین متغیرهای کلان اقتصادی (مبانی هستی‌شناختی) است. از سوی دیگر، پذیرش مبانی فلسفی ذی‌ربط زمینه مشاهده و تجزیه و تحلیل مشاهدات را فراهم می‌کند. اقتصاددان پس از بررسی سری‌های زمانی تورم و بیکاری، به وجود رابطه معکوس بین این دو متغیر کلان اقتصادی حکم می‌کند.

شکل ۱۰: کارکرد مبانی در روش استقرایی

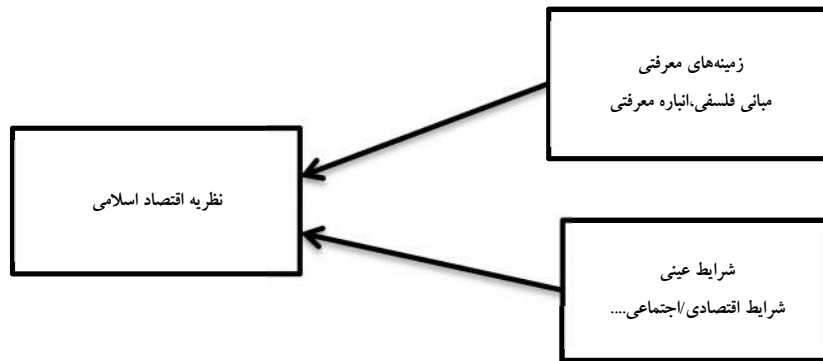


دایره اثرگذاری مبانی فلسفی در تولید نظریات اقتصاد اسلامی

یکی از سوال‌های مهم در مورد کارکرد مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی، تعیین دامنه اثرگذاری آن‌ها در نظریات اقتصاد اسلامی با توجه به کارکرد سایر عوامل موثر است. در این زمینه این سوال مطرح است که آیا یک نظریه تنها از مبانی فلسفی به عنوان مجموعه‌ای از فروض مبنایی تاثیر می‌پذیرد؟

هرچند مبانی فلسفی در تولید نظریات اقتصاد اسلامی مؤثرند، تمام بار تولید نظریه بر دوش مبانی آن نیست. نظریات اقتصاد اسلامی از امور دیگری همچون شرایط عینی جامعه و همچنین قدرت تفکر نظریه‌پرداز و گستره مطالعات انجام شده نیز اثر می‌پذیرند. اگر اقتصاددانی به دنبال تحلیل علل شکل‌گیری تورم در جامعه اسلامی باشد، این تحلیل را نمی‌توان صرفاً با توجه به مبانی فلسفی انجام داد. کشف این علل نیازمند مطالعات پردامنه تجربی و همچنین مهارت در تجزیه و تحلیل اطلاعات و داده‌هاست.

شکل ۱۱: نقش عوامل معرفتی و غیرمعرفتی در نظریه‌پردازی



اگر بپذیریم که مبانی نقش علت تامه در تولید نظریه را ندارند، این برداشت که استفاده از مبانی فلسفی اسلامی ضرورتاً موجب تولید نظریه اقتصاد اسلامی می‌شود، با تردید مواجه می‌شود، به‌ویژه آنکه در بسیاری از نظریات اقتصادی، نظریه‌پردازان نیازمند استفاده از روش تجرید واقعیت عینی هستند. از آن‌روکه واقعیت عینی اقتصادی بسیار پیچیده است و متغیرهای زیادی بر آن اثرگذار، اقتصاددانان به طور معمول، در آزمایشگاه ذهنی خود، بسیاری از متغیرها را ثابت فرض کرده و بر این مبنا اقدام به استنتاج می‌کنند. ظهور فرض ثبات سایر شرایط در دو قانون «عرضه» و «تقاضا»، حاکی از گستره وسیع انتزاع و تجرید در اقتصاد است.

نتیجه‌گیری

در ادبیات اقتصاد اسلامی، تبیین روشنی از مفهوم و کارکرد «مبانی فلسفی» در نظریه‌پردازی ارائه نشده است. این نقیصه موجب بروز مشکلاتی همچون ابهام در مبانی نظریات، شکاف بین نظریه و مبانی فلسفی و همچنین ابهام در زمینه کارکرد مبانی فلسفی در نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی شده است.

این مقاله به بررسی مفهوم و کارکرد «مبانی فلسفی» در اقتصاد و اقتصاد اسلامی پرداخته است. بر اساس نتایج این تحقیق، مبانی فلسفی یک نظریه اقتصادی گزاره‌های خبری (اثباتی یا هنجاری) می‌باشند که دیدگاه اسلامی پذیرفته شده در نظریه، در خصوص معرفت، هستی و ارزش را منعکس می‌کنند. از این دیدگاه‌های پایه، به ترتیب، با عنوان مبانی «معرفت‌شناختی»، «هستی‌شناختی» و «ارزش‌شناختی» اقتصاد اسلامی یاد می‌شود. در این تعریف، مبانی هستی‌شناختی مشتمل بر گزاره‌های حاکی از هست‌ها و نیست‌ها و مبانی ارزش‌شناختی مشتمل بر گزاره‌های حاکی از خوب و بد یا باید و نباید می‌باشند.

در زمینه تأثیرگذاری مبانی فلسفی بر نظریات اقتصاد اسلامی، می‌توان بین سه کارکرد تولیدی، جهت‌دهندگی محتوایی و جهت‌دهندگی روشی تفکیک نمود. کارکرد تولیدی به معنای اثرگذاری مبانی در تولید نظریات اقتصاد اسلامی، و کارکرد جهت‌دهندگی به معنای تأثیر آن‌ها در جهت دادن به محتوای استدلال (جهت‌دهی محتوایی) و یا روش استدلال (جهت‌دهی روشی) است. این کارکردها در مورد هریک از مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی اقتصاد اسلامی یکسان نیست.

مباحث مرتبط با کارکرد مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی دایره گسترده‌ای دارد که تبیین تمامی ابعاد آن در یک مقاله امکان‌پذیر نیست. یکی از مباحث قابل طرح در مقالات بعدی، بررسی نسبت مبانی فلسفی با مباحث اقتصاد اثباتی، هنجاری و تجویزی است. اگر اقتصاد اسلامی را دانشی حاوی مباحث اقتصاد هنجاری، اثباتی و تجویزی بدانیم، نقش مبانی فلسفی در هریک از این حوزه‌های مطالعاتی، یکسان نخواهد بود. برای نمونه، هرچند مبانی ارزش‌شناختی نقش برجسته‌ای در مباحث اقتصاد هنجاری و تجویزی دارند، نقش آن در اقتصاد اسلامی اثباتی، محدودتر است.

منابع

- اکاشا، سمیر، ۱۳۹۲، *درآمدی بر فلسفه علم*، ترجمه ابوالفضل حقیری، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- پیغامی، عادل، ۱۳۸۷، «تحلیل مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مسئله عدالت در اندیشه استاد مرتضی مطهری»، *مطالعات اقتصاد اسلامی*، ش ۱، ص ۱۷۳-۲۰۰.
- توکلی، محمدجواد، ۱۳۸۹، «درآمدی بر چیستی، قلمرو و چشم اندازهای فلسفه اقتصاد اسلامی»، *معرفت اقتصاد اسلامی*، ش ۳، ص ۶۵-۹۲.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱، *مبانی اقتصاد اسلامی*، تهران، سمت.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۵، *مبانی علوم انسانی اسلامی*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۵، «فلسفه فلسفه اسلامی»، *قیاسات*، ش ۳۹-۴۰، ص ۱۷۳-۱۹۶.
- خوانساری، محمد، ۱۳۶۳، *منطق صوری*، ج ۱، تهران، آگاه.
- خوانساری، محمد، ۱۳۶۷، «تعریف فلسفه از نظر حکمای اسلامی»، *رشد آموزش معارف اسلامی*، ش ۲، ص ۴۴-۴۶.
- شریفی، احمدحسین، ۱۳۹۳، *مبانی علوم انسانی اسلامی*، تهران، آفتاب توسعه.
- صدر، محمدباقر، ۱۴۰۰ق، *اقتصادنا*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، تهران، مدرسه.
- مصباحی مقدم، غلامرضا، ۱۳۷۸، *موجز اساس الاقتصاد الاسلامی*، قم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- منکیو، گریگوری، ۱۳۸۲، *مبانی اقتصاد*، تهران، کوهسار.
- موسویان، سیدعباس و بهاری قراملکی، ۱۳۹۱، *مبانی فقهی بازار پول و سرمایه*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- میرمعزی، سیدحسین، ۱۳۷۸ الف، *نظام اقتصادی اسلام؛ مبانی فلسفی*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- ، ۱۳۷۸ ب، *نظام اقتصادی اسلام؛ اهداف و انگیزه‌ها*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- ، ۱۳۸۱، «مبانی فلسفی نظام اقتصادی اسلام از دیدگاه امام خمینی قدس سره: انسان‌شناسی»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۵، ص ۴۵-۵۸.
- ، ۱۳۹۰، *نظام اقتصادی اسلام؛ مبانی، اهداف، اصول راهبردی و اخلاق*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نوفرستی، محمد، ۱۳۹۰، *مبانی اقتصاد خرد با نگرشی به اقتصاد ایران*، تهران، رسا.
- نیلی، مسعود، ۱۳۸۷، *مبانی اقتصاد*، تهران، نشر نی.
- هادوی‌نیا، علی‌اصغر، ۱۳۸۷، *فلسفه اقتصاد در پرتو جهان‌بینی قرآن کریم*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

یوسفی، احمدعلی، ۱۳۸۶، *نظام اقتصاد علوی، مبانی، اهداف و اصول راهبردی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

یوسفی، احمدعلی، ۱۳۸۹، «تأثیر مبانی فلسفی بر نظام اقتصادی اسلام از دیدگاه امام علی علیه السلام»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۹، ص ۱۰-۲۶.

Buchanan, J, 1991, *The Economics and the Ethics of Constitutional Order*, Ann Arbor, University of Michigan Press.

Maki, U, 2001, Economic Ontology, What? Why? How? In U. Maki (Ed.), *The Economic World View; Studies in the Ontology of Economics*, Cambridge, Cambridge University Press, p 3-14..

Wittgenstein, L, 1969, *On Certanty*, Oxford, Blackwell